

سایه‌ی سنگین خانم الف

نویسنده: پائولو جوردانو

مترجم: محیا بیات

فهرست

خانم الف	۹
پرنده‌ی بهشتی ۱	۱۵
یتیم‌ها	۲۵
بی‌خوابی	۳۳
مهمان‌خانه‌چی	۵۱
اتاق خاطرات	۶۱
بیروت	۷۵
جدول ضرب هفت	۸۳
زمستان	۹۷
مترسک	۱۰۷
ظروف مرتبطه	۱۱۳
پرنده‌ی بهشتی ۲	۱۱۹

خانم الف

خانم الف، در روز تولد سی و پنج سالگی ام، ناگهان از سرسختی ای که در چشم من بارزترین خصیصه اش بود دست کشید. آرمیده روی تختی که دیگر برای پیکرش فراخ بود، سرانجام جهان آشنای ما را ترک کرد.

آن روز صبح به فرودگاه رفته بودم تا نورا را، که از سفر کاری کوتاهش باز می‌گشت، بیاورم. گرچه اواخر دسامبر بود، زمستان تأخیر کرده بود و خطوط ممتد کنار بزرگراه، سفیدپوش در لایه‌ای از مه رقیق، برفی نباریده را در نظر می‌آورد. نورا تلفنش را جواب داد، هیچ حرفی نزد و سراپا گوش شد. گفت بسیار خب، فهمیدم، سه‌شنبه. و سپس یکی از آن عباراتی را اضافه کرد که برحسب تجربه فهمیده‌ایم به وقت نیاز، وقتی حرف کم می‌آوریم، به دادمان می‌رسد:

- بله همین طور است.

راهم را به سمت اولین استراحتگاه کج کردم تا از اتومبیل پیاده شود و تنها، به سوی نقطه‌ای نامشخص، قدم بزند. آرام گریه می‌کرد و با دست راست دهان و بینی اش را محکم گرفته بود. میان بی‌شمار چیزی که در این ده سال زندگی مشترک درباره‌ی همسرم آموخته‌ام یکی اش

حتی این دفعه هم صبر کرد که من برسم. به رویش نیاوردم که به‌کل مرا از آن قاب حذف کرده بود، جرئتش را هم نداشتیم که پیشش اعتراف کنیم دقیقاً در همان لحظه به چه فکر می‌کردم: خانم الف صبر کرده بود تا روز تولد من برود. هر دویمان داشتیم تسلائی کوچک و شخصی سرهم می‌کردیم. در برابر مرگ دیگران کاری نمی‌شود کرد، مگر خلق چیزی که تسکینمان دهد، انتساب آخرین دلواپسی در گذشته به خودمان، گذاشتن اتفاق‌ها کنار هم به ترتیبی منطقی. امروز، با سرمای ناگزیر فاصله‌ی میانمان، دیگر نمی‌دانم حقیقت کدام است. رنج، خانم الف را از ما، از همه، دور کرده بود و بسیار قبل‌تر از آن صبح ماه دسامبر، مجبورش کرده بود که به گوشه‌ی پرتی از دنیا برود - درست همان‌طور که نورا در آن استراحتگاه بین‌راهی از من دور شده بود - و از آنجا به ما پشت کند.

بابت صدایش می‌کردیم. این نام مستعار، خوشایند ما بود زیرا تداویگر حس خویشاوندی بود و خوشایند او بود چون براننده‌اش بود و با آن آوای فرانسه، پرمطراق به گوش می‌رسید. گمانم امانوئل هرگز معنی‌اش را نفهمد، مگر اینکه روزی برحسب اتفاق به داستان کارن بلیکسین^۱، یا

→ پاریس، از آنجا گریخته، خدمتکار خانه‌ی آن‌ها می‌شود. پس از فوت پدر، دخترها تصمیم می‌گیرند برای تولد صدسالگی‌اش یادبودی ترتیب دهند و در همان اثنا به بابت خبر می‌رسد که پولی در لاتاری برنده شده است. بابت، آن پول را به‌جای اینکه صرف بازگشتن به خانه کند، به برگزاری ضیافت شامی مفصل اختصاص می‌دهد. - م.

1. Karen Blixen (1885-1962)

همین عادت ناخوشایند تمایل به تنها ماندن است هنگام رنج. ناگهان از دسترس خارج می‌شود، نمی‌گذارد هیچ‌کس تسلایش دهد، مرا مجبور می‌کند سر جای خودم بمانم و تماشاچی بی‌مصرف رنج بردنش باشم؛ امتناعی که گاه به ناجوانمردی تعبیرش می‌کنم.

ادامه‌ی راه را آهسته‌تر راندم. به نظرم یک‌جور احترام منطقی می‌آمد. درباره‌ی خانم الف حرف زدیم، حکایت‌هایی از گذشته گفتیم، گرچه نه حکایت، که روال زندگی بودند. روالی که تا آن موقع چنان در زندگی خانوادگی ما ریشه دوانده بود که به چشم ما افسانه می‌آمد: هر روز صبح، سروقت، ما را در جریان طالع‌بینی روزانه‌مان می‌گذاشت که وقتی ما هنوز خواب بودیم از رادیو شنیده بود؛ گوشه‌وکنار خانه را به شیوه‌ی خودش سامان می‌داد، علی‌الخصوص آشپزخانه را، تا آنجا که برای بازکردن در یخچال خودمان باید از او اجازه می‌گرفتیم؛ با آن کلمات قصارش هرچه را که از نظرش پیچیدگی‌های بیهوده‌ی من درآوردی جوانان بود ساده می‌کرد؛ محکم و مردانه راه می‌رفت و خساستش هیچ‌وقت اصلاح نشد.

- یادت می‌آید آن باری که یادمان رفته بود برای خرید برایش پول بگذاریم؟ قوطی سکه‌ها را خالی کرد و تا آخرین سکه را برداشت.

نورا پس از لختی سکوت گفت:

- اما عجب زنی بود! بابت^۱ خانه‌ی ما بود. همیشه در دسترس بود.

۱. شخصیت اول داستان ضیافت بابت (Babette's Feast) که داستان دو پیردختر است. زنی به نام بابت، از سرآشپزبان مشهور پاریس که اکنون به‌دلیل مناقشات سیاسی در ←